

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ اَلْعَالَمِينَ وَ الصَّلَوةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِينَ اِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

مروری بر کتاب شریف سر الصلاة امام خمینی قدس سره ۱۶

« سر اجمالی نماز اهل معرفت »

چه خبرهاست خدایا که ندارم خبری کو مرا خضر رهی تا که نمایم سفری

در دیدگاه حضرت امام خمینی (ره)، توجه به بسیط بودن حقیقت نماز، و همچنین توجه به چیستی این حقیقت بسیط، از مقدمات فهم اسرار نماز محسوب می‌شود. مشاهده حقایقی در پرتو نور نماز، از جمله، شهود فنای صور طبیعی در صور ملکوتی، از جمله اجزا و صور مرکب نماز در حقیقت بسیط آن، یا فنای مفصل در مجمل (فناي کثرت در وحدت) و نیز شهود مجمل در مفصل (شهود وحدت در کثرت)، یا به تعبیر دیگر همان درک مضمحل شدن صور طبیعی و دنیایی در قیامت صغری و کبری، کمالی است که محتاج به فهم صحیح و عمل به مقتضای آن است. امام راحل (ره) در اشاره به این معنا، چنین می‌فرماید:

« فصل سوم: سر اجمالی نماز اهل معرفت: چنانچه واضح است، نماز مرکب است به حسب صورت مُلکی آن، از اوضاع و هیئات و اذکار و قرائت و ادعیه؛ گرچه به حسب حقیقت و صورت ملکوتیه، دارای وحدت و بساطت است؛ و هرچه به افق کمال نزدیک تر شود وحدتش کاملتر کامل تر شود، تا منتهی به غایت کمال شود که حصول قیامت کبرای آن است ... و وحدت صور مُلکیّه تابع وحدت صور ملکوتیه غیبیه است، چنانچه در محل خود مقرر است. و حصول وحدت تامّة صور ملکیه به فنای آنها در باطن ملکوت است، که از آن تعبیر به قیامت صغری شود. » (سر الصلوة، ص ۱۳)

شرح: برخی اجسام به حسب ظاهر، دارای آثاری می‌باشند که به صورت یکنواخت از آنها ظهور می‌کند. فی المثل آتش همواره دارای سوزندگی یا ایجاد حرارت است، یخ نیز همواره سرد و خورشید همیشه سوزان است و نور افشانی می‌کند. بنابراین آثار این اجسام به صورت یکنواخت ظاهر می‌گردد، ولی اجسام دیگری هستند که آثار یکنواختی ندارند؛ مثلاً، انسان گاهی نشسته است و گاهی ایستاده، زمانی می‌بیند و زمانی می‌شنود و همچنین دارای ادراکات متفاوتی است. این آثار از مبدا واحدی سرچشمه می‌گیرند که نام آن را " نفس ناطقه " می‌گذاریم. (شرح جلد هشتم اسفار اربعه، ج ۱ ص ۳۲۶)، نماز نیز علیرغم ظاهر مرکب خود، حقیقت معنوی و

مجردی دارد که به روایت امام صادق علیه السلام: «إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا صَلَّى لَوْقْتَهَا وَحَافِظَ عَلَيْهَا ارْتَمَعَتْ بَيْضَاءُ نَفْسِهِ تَقُولُ: حَفِظْتَنِي حِفْظَكَ اللَّهُ، وَإِذَا لَمْ يُصَلِّهَا لَوْقْتَهَا وَ لَمْ يُحَافِظْ عَلَيْهَا رَجَعَتْ سَوْدَاءَ مُظْلِمَةٍ تَقُولُ: ضَيَّعْتَنِي ضَيِّعَكَ اللَّهُ!». (بحار الأنوار: ۲/۹/۸۳). هرگاه بنده نماز را به وقت بخواند و آن را پاس بدارد، آن نماز به گونه ای سپید و پاکیزه به درگاه خدا بالا می رود و می گوید: مرا حفظ کردی، خداوند تو را حفظ کند. اما اگر نماز را به وقت نخواند و آن را پاس ندارد به گونه ای سیاه و تاریک [به طرف خودش] برگردد و گوید: مرا ضایع کردی، خدا تو را ضایع کند.»

ممکن است در میان فلاسفه در مورد چگونگی ماهیت نفس اختلافاتی وجود داشته باشد ولی واقعیت این است که در اصل وجود و اثبات نفس مشترک اند. فهم بساطت و وحدت نفس، از اصلی ترین مبانی در باب شناخت انسان و مسئله «توحید» محسوب می شود؛ علاوه بر این تأثیر بسیار مهمی در برخی مبانی تعلیم و تربیت دارد. بنابراین برای فهم حقیقت نماز و رسیدن به ثمرات و کارکردهای آن، محتاج درک صحیح این مبنا هستیم که «النفس فی وحدتها کل القوی ولیس بشیء منها» (نفس در عین وحدتش همه قوا مثل عقل و خیال و حس هست و در عین حال هیچ یک از آنها نیست)، تا بتوانیم چگونگی تحقق کثرت در وحدت را بهتر دریافت کنیم. نماز، برخلاف ظاهرش که مرکب از اجزاء، ارکان، مقدمات، مقارنات و مؤخرات است، به جهت هماهنگی و تطبیقش با جسم و جان و مراتب وجود انسان، از حقیقتی بسیط برخوردار است؛ نماز نه تنها وظایفی برای اعضا و جوارح، بلکه وظایفی را برای روح مجرد و قوای باطنی انسان مانند قلب و عقل و خیال و ... مناسب با هریک تعیین می نماید؛ که جان همه آنها، توجه به معبود یگانه عالم است. مانند این که بدن از اجزای متفاوتی تشکیل شده است، اما مانع از این نیست که انسان، حقیقتی بسیط باشد و بالوجدان پی به وحدت و بساطت خود ببرد، هر کسی از خود با کلمه «من»، تعبیر می کند (دست من، چشم من، گوش من ... و همه را به یک حقیقت نسبت می دهد)؛ توضیح بیشتر آنکه؛ نفس خود را در کثرات قوا تفصیل می دهد، و در مقامی دیگر، همه کثرات قوا به تفصیل در ذات نفس مندمج و مندک و مستهلک است. حالت اول موجب شهود مجمل در مفصل می شود و حالت دوم منشأ شهود و علم مفصل در مجمل می گردد.

ما بر رخ دوست پرده داریم
ما پرده و پرده دار یاریم
تا کشف شود که در چکاریم

عالم همه پرده دار ما شد
گر پرده ز روی کارافتد
بر دار نقاب خود ز رویش

در کلمات عرفا مثال‌هایی برای تبیین این موضوع بیان شده است. نخست، مثال هسته خرما و امثال آن است: پیش از آنکه هسته خرما شکوفا شود و در مقام وحدت در کثرت جلوه کند و هرچه در درون دارد بیرون بریزد، در مقام کثرت در وحدت، همه آنچه را بعدها می‌تواند تا ابد از آن ناشی شود (ریشه‌ها و ساقه، شاخه‌ها، برگ‌ها، میوه‌ها، هسته‌های دیگر و هرچه از آن هسته‌ها در آینده پدید می‌آید) همگی را در خود مندمج و مندک دارد، و اگر کسی توانایی داشته باشد می‌تواند همه آنها را در حجم مختصر هسته مشاهده کند (مشاهده مفصل در مجمل). (صدرالدین قونوی، رساله النصوص، ص ۹) مثل آنکه عالم عاقل با چشم علمی، همه آنچه را در یک هسته خرما هست - از شاخه‌ها و برگ‌ها و میوه‌ای که در هر یک از افراد آن میوه، مثل آنچه در هسته اولی تحقق دارد، موجود است - مشاهده می‌کند.

گر تو بر خیزی زما و من دمی **این تعین شد حجاب روی دوست** **هر دو عالم پر ز خود بینی همی** **چونکه بر خیزد تعین جمله او است**

مثال دیگر در این زمینه اعداد است: عدد یک، پیش از آنکه با وقوع ترکیب در آن، کثرت حقیقی اعداد را پدید آورد و نصف بودن و ثلث بودن و ربع بودن و... در آن متحقق شود، با آنکه متنی واحد و بسیط است و هیچ کثرت بالفعلی در آن مشاهده نمی‌شود نسبت‌های بی‌نهایتی را به گونه مندمج در خود دارد؛ زیرا همین یک در موطن خود، هم نصف دو است، هم ثلث سه و هم ربع چهار، و همین طور تا بی‌نهایت نسبت به نحو غیر متمیز در آن تحقق و واقعیت دارد. در این مثال باید توجه داشت که بنابر ریاضیات قدیم "یک" عدد محسوب نمی‌شد، بلکه عادّ یا شمارشگری تلقی می‌شد که با تکرار خود اعداد را پدید می‌آورد. بنابراین دو یعنی یک بار تکرار عاد و ... عارفان با تکیه بر نقش یک در میان اعداد آن را پیش از تکرار و ایجاد اعداد در نظر می‌گیرند. در چنین حالتی یک نه تنها یک است بلکه بطور بالقوه توان تکثیر تمام اعداد را در خود دارد، یعنی در این مقام یک نصف دو و ثلث سه و ... نیز هست. این نسبت‌های بی‌نهایت بطور اندماجی در درون یک جای دارند و موجب تعدد و افزایشی در آن نمی‌شوند.

ملا عبدالرحمن جامی در لایحه هجده از لوايح، ضمن تبیین چگونگی اندراج و اندماج کثرات در ذات حق تعالی، مثال عدد یک و نسبت‌های مندمج در آن را مطرح کرده است: مراد به اندراج کثرت شئون در وحدت ذات، نه اندراج جزء در کل است، یا نه اندراج مظروف در ظرف، بلکه مراد اندراج اوصاف و لوازم است در موصوف و ملزوم؛ چون اندراج نصفیت و ثلثیت و ربعیت و خمسیت و الی ما لا نهاییه له در ذات واحد عددی؛ زیرا که این

نَسَب (نسبت ها) در وی مندمج اند و اصلاً ظهور ندارند، مادام که به تکرار ظهور در مراتب جزء اثنین و ثلاثه و اربعه و خمسة واقع نشود. (عبدالرحمن جامی، سه رساله در تصوف، کتابخانه افشاری، ص ۲۰)

ما چو ناییم و نوا در ما ز تست ما چو کوهیم و صدا در ما ز تست
ما چو شطرنجیم اندر برد و مات برد و مات ما ز تست ای خوش صفات
ما که باشیم ای تو ما را جان جان تا که ما باشیم با تو در میان
ما عدمهاییم و هستیهای ما تو وجود مطلق فانی نما

در قرآن کریم می خوانیم، خدای متعال می فرماید: « **مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ** » (حدید/۵۷) « هر رنج و مصیبتی که در زمین (از قحطی و آفت و فقر و ستم) یا در نفس خویش (چون ترس و غم و درد و الم) به شما رسد همه در کتاب (لوح محفوظ) ما پیش از آنکه همه را (در دنیا) ایجاد کنیم ثبت است و البته این کار بر خدا آسان است » روشن است که این موضوع اختصاصی به مصیبت ندارد یعنی هیچ واقعه به ظاهر جدیدی از وقایع متعدد و گوناگون، یا هیچ پدیده نوینی از پدیده های به ظاهر گوناگون، نه در زمین، نه در نفس های شما و از جنس حالاتی که بر قوه اندیشنده شما واقع می گردد، و موضوعات و افکار جدیدی که در اندیشه هایتان می گذرد، روی نمی دهد، مگر اینکه همه آن ها قبل از آن که، صورتی آشکار و محسوس به آن ها ببخشیم، در کتابی معین و محفوظ، ثبت و موجود است؛ و این امر برای خدا (جمع نمودن همه دانش ها در وحدتی حقیقی)، آسان است. آیه دیگری که همین حقیقت را در عرصه وجود انسان مطرح می کند و اندماج کثرت را در وحدت نشان می دهد، آیه شریفه « **إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلِّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ** » است. (یس/۳۶) « ما مردگان را باز زنده می گردانیم و کردار گذشته و آثار وجودی آینده شان همه را ثبت خواهیم کرد، و در لوح محفوظ و روشن خدا (قلب امام خلیفه الله) همه چیز را به شماره آورده ایم. »

جمله عالم چون تن و انسان دل است هر چه می جویی ز انسان حاصل است
هر دو عالم جسم و جانش آدم است ز آن که آدم اصل جمله عالم است
در این فراز از فرمایش امام راحل (قدس سره) « **و وحدت صور مُلَکِیَّه تابع وحدت صور ملکوتیّه غیبیه است، چنانچه در محل خود مقرر است. و حصول وحدت تامّه صور ملکیه به فنای آنها در باطن ملکوت است، که از آن تعبیر به قیامت صغری شود.** »

قیامت صغری در مراتب کمال مستهلک شدن صفات مرتبه نازل وجود در مرتبه عالی است مانند کرم ابریشم که در مراحل کمال بصورت پروانه در می‌آید و دیگر صفات کرم را ندارد. و این با معنای رایج: (قیامت یعنی برخاستن انسان از خاک و حضور در عالم پس از مرگ. نام های قیامت عبارتند از: الواقعة، الراجفة، الطامة، الصاخة، الحاقة، يوم ...) منافات ندارد. با این ترتیب قیامت کبری به عالی‌ترین مراتب کمال اشاره دارد.

تعبیر قیامت اشاره به وقوع زلزال و فتنای ماسوی الله دارد، و کارکردهای بسیار مهمی از اسرار محبت را، گوشزد می‌کند: «**مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ**» (احزاب/۴) «خدا در درون یک مرد دو قلب (و دو مبدأ ادراک و اراده) قرار نداده است.» منظور دو محبتی است که در مقابل هم باشند؛ اگر محبت دنیا و حب جاه و مقام و مادیات و شهوت در قلبی جا گرفت، در این صورت دل به غیر صاحب خانه سپرده شده، دیگر جایی برای محبت خداوند و عشق به خوبی ها و تقرب به حق تعالی و یاد او باقی نمی‌گذارد؛ دلی که باید خدا در آن تجلی نموده و ظهور پیدا کند، محل ظهور هوای نفس و شیطان می‌گردد. پیامبر(ص) می‌فرماید: «**حُبُّ الدُّنْيَا وَ حُبُّ اللَّهِ لَا يَجْتَمِعَانِ فِي قَلْبٍ أَبَدًا**» (تنبيه الخواطر، ص ۳۶۲) حب دنیا و حب خداوند در یک دل هرگز جمع نمی‌شود. همچنین امام علی فرمود: «**كَمَا أَنَّ الشَّمْسَ وَاللَّيْلَ لَا يَجْتَمِعَانِ ، كَذَلِكَ حُبُّ اللَّهِ وَحُبُّ الدُّنْيَا لَا يَجْتَمِعَانِ**» (غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۴۱) همان طور که خورشید و ماه هرگز با هم جمع نمی‌شوند دوستی خدا و دنیا یک جا جمع نمی‌شود. غفلت از یاد حق به تصریح آیات و روایات انسان را از رسیدن به مقصود باز می‌دارد و عامل سقوط انسان در ورطه هلاکت و نابودی می‌گردد؛ یکی از غلیظ‌ترین حجاب‌ها، فراموشی یاد خدا است که خداوند در قرآن کریم برخی آثار آن را چنین تذکر داده است: دوری از خدا (بقره ۱۵۲)، تنگی معیشت (طه ۱۲۴)، از میان رفتن انسانیت (حشر ۱۹)، همدم شیطان گشتن (زخرف ۳۶)، قرار گرفتن در حزب شیطان (مجادله ۱۹)، نابینایی در قیامت (طه ۱۲۴)، عذاب روز قیامت (جن ۱۷).

یکی از مهم‌ترین آثار ریشه کن نمودن محبت دنیا از قلب، تجلی انوار ربوبی در مشاعر باطنی و ظاهری و گشوده شدن، ابواب مشاهدات و مکاشفات قلبی به روی انسان است. هر مقدار برخورداری قلب و مشاعر انسان از یاد خدا بیش‌تر شود انوار مشاهدات و مکاشفات، بیش‌تر قوت می‌گیرد و حجاب‌های بیش‌تری از برابر قوای ادراکی انسان، به کنار رفته، حقایق پشت پرده هویدا می‌شوند.

کجا بکوی طریقت گذر توانی کرد
غبار ره بنشان آن تا نظر توانی کرد
چو شمع خنده زنان ترک سر توانی کرد

تو کز سرای طبیعت نمی روی بیرون
جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی
دلا ز نور هدایت گراگهی یابی

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ